

تأثیرات فروپاشی اتحاد شوروی بر آرایش سیاسی-اقتصادی در ایران

باید با ظرافت خطوط جدائی و اختلاف سیاسی احزاب و سازمان ها و همچنین طیف های درون حاکمیت را بازشناسیم تا بتوانیم متحدان عبور از یک مرحله تحولات را شناخته و درکنار آنها قرار گیریم. در کنار این تلاش، باید با چپ نمایی ها و چپ روی های نسل نوینی که زیر پرچم چپ به میدان آمده آشنا شده و از اصول پایه ای و علمی مبارزه اجتماعی و تجربه گذشته با آنها سخن بگوئیم.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی يك چرخش نوین بوجود آمد. یعنی بخش مهمی از جناح چپ یا خط امام سابق در سمت راست و به سمت مواضع سوسیال دمکراتیک چرخش کرد. یعنی جریان چپ مذهبی به دو بخش تقسیم شد: بخشی که کلا به نئولیبرالیسم پیوست و بخشی که همچنان به طور نسبی به بهبود وضع زحمتکشان معتقد است ولی تناسب قوای داخلی و جهانی و اصرار او بر مبارزه اصلاحی امکانی جز يك سیاست سوسیال دمکراتیک در اختیارش نمی گذارد. با این چرخش، زمینه برای آنکه مرزها باز هم بیش از گذشته مخدوش و مغشوش شود بوجود آمد. قشریون و راست مذهبی که اکنون با این چرخش از خطر يك سیاست چپ اقتصادی خیالشان راحت شده بود، وجه لفاظی ضدسرمایه داری را در مخالفت خود با لیبرالیسم غلظت دادند.

در وضع جدید و با کاهش اختلاف ها بر سر خطوط کلی سیاست اقتصادی وزن عمده تقابل از عرصه اقتصادی به عرصه فرهنگی منتقل شد. اشتباه است اگر این چرخش و این روند تنها در عرصه حکومت دیده شود. چرخش به راستی که در حکومت بوجود آمده بود بازتاب چرخش به راست در مواضع قشرهای اجتماعی بود. آن بخش از خرده بورژوازی زحمتکش ایران که آینده خود را در اتحاد با قشرهای زحمتکش جامعه جستجو می کرد، منفعل و ناامید عقب نشینی کرده بود. بخشی دیگر که انقلاب آن را بالا کشیده بود به سمت سرمایه داری تمایل پیدا کرد. تحول در مواضع خط امام و در مجموع حاکمیت بازتاب این واقعیت دوگانه بود.

تمایز چپ مذهبی با نئولیبرال ها

با در نظر گرفتن این مجموعه است که می توان اشتباه بزرگ برخی نیروهای چپ را یادآور شد، که مدعی هستند خط امام یا چپ سابق اکنون جزو لیبرالها یا طرفداران لیبرالیسم اقتصادی است. حتی برخی خاتمی را با هاشمی از یکسو و احمدی نژاد از سوی دیگر مقایسه می کنند و با انکار بدیهی ترین واقعیت ها مدعی هستند که میان این سه هیچ تمایزی نیست. این در حالیست که مواضع بخش رادیکال طرفداران اصلاحات یعنی جبهه مشارکت و تاحدودی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به مواضع سوسیال دمکراسی که خود طیفی جهانی از راست تا متمایل به چپ است جزو چپ محسوب می شوند. کافیت در نظر بگیریم که رییس کنونی صندوق بین المللی پول یعنی ارگان عمده صدور نئولیبرالیسم جهانی عضو رهبری حزب سوسیالیست فرانسه است، یعنی حزبی که در فرانسه جزو جریان چپ محسوب می شود و حزب کمونیست فرانسه بدروستی در هر انتخاباتی با این حزب در برابر نیروهای راست متحد می شود. صرف اینکه در دوران خاتمی برنامه تعدیل اقتصادی ادامه پیدا کرده است به معنای این نیست که خاتمی نئولیبرال است. با این معیار باید تمام جریان سوسیال دمکراسی بین المللی را کلا از جنبش چپ خط زد یا از تلاش برای اتحاد با آن چشم پوشید. در تمایز میان چپ و راست و در عرصه اتحادها صرفنظر از پایگاه طبقاتی و برنامه های اقتصادی يك سلسله عوامل تاریخی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و غیره وارد

می شود که با معیارهایی نظیر اینکه فلان فرد یا فلان جریان در لحظه معین و تحت تاثیر تناسب نیروهای داخلی و جهانی مجری کدام برنامه بوده است تعیین نمی شود. همین امر در مورد نهضت آزادی ایران نیز به چشم می خورد. دبیرکل نهضت آزادی یعنی حزبی که زمانی سردمدار جریان لیبرالیسم اقتصادی در ایران شناخته می شد اکنون در جلسات بین الملل سوسیالیست شرکت می کند و خود را در جبهه چپ آرایش نیروهای سیاسی ایران تعریف می کند. این وضع نتیجه دو تحول است: ۱- بخشی از چپ سابق به سمت راست و مواضع سوسیال دمکراتیک کشیده شده و بنابراین فضا برای آنکه نهضت آزادی نیز خود را در چپ تعریف کند بوجود آمده است. ۲- آن شکل اقتصاد سرمایه داری که راست بر کشور حاکم کرده است مورد نفرت وسیع ترین توده های مردم قرار گرفته است. این تحول را باید دید و حتی از آن استقبال کرد.

بحث درباره تاثیر سه شخصیت بر انقلاب ۵۷ با این جمع بندی وارد مرحله دیگری می شود. در ظاهر ادامه این بحث مربوط به سه دهه پیش است. اما اگر مبنای آن را رویداد ۱۵ خرداد و حوادث آغازین دهه ۱۳۴۰ و یا محاکمه رهبران وقت نهضت آزادی ایران نظیر مهندس بازرگان و دکتر سحابی و آیت الله طالقانی، یعنی یک دهه پس از کودتای ۲۸ مرداد قرار دهیم و سالهای پیش از کودتا هم برویم، آنوقت این بحث ریشه های ۵۰ - ۶۰ ساله پیدا می کند. علیرغم این قدمت تاریخی، بنظر می رسد همچنان این بحث، بحث روز ما در ایران است و برای آنکه آن را "به روز" نگاه کنیم، لازم است به آرایش ها و تغییرات و تکامل نظرات سیاسی و اقتصادی آن سه جریانی که سه شخصیت مورد نظر ما، یعنی خمینی، بازرگان و کیانوری آن را نمایندگی می کرده اند توجه کرده و آن را هم به "روز" کنیم. در فاصله نگارش و تنظیم این نوشته، که حتما با دریافت نظرات دیگران می توان آن را کامل کرد، دو مصاحبه بسیار مهم در ایران منتشر شد که کمک بزرگی به بحث ما کرد. یکی مصاحبه آیت الله موسوی تبریزی دادستان کل انقلاب در زمان آیت الله خمینی و دیگری مصاحبه محسن رفیق دوست فرمانده کمیته های انقلاب و وزیر سپاه پاسداران، که بعدها سرپرست بنیاد پر قدرت مالی "مستضعفان" شد و یک امپراطوری اقتصادی زیر دستش قرار گرفت.

در مورد نهضت آزادی نیز در ورای رقابتی که روحانیون و حکومتی ها با این جریان دارند باید مواضع طبقاتی مشابه و نسبتا نزدیک آنها را بررسی کرد و تفاوت آنان را در نگرشی که نسبت به آزادی ها و مناسبات با غرب و یا رقابتی که با غرب دارند مورد توجه قرار داد. در ادامه همین توصیه است که ما در بررسی رقابت ها و تقابل های روحانیون، حکومتیان و بویژه کسانی که بسیار سفت و سخت علیه نهضت آزادی موضع می گیرند، نه تنها لازم است سیر تکاملی دیدگاه های اقتصادی و سیاسی آنها را بررسی کنیم، بلکه باید مشترکات آنها در عرصه اقتصادی را بیرون کشیده و به آن ها توجه کنیم. اگر آنها - چه نهضت آزادی در ابتدای انقلاب و در دولت موقت- و چه حاکمیتی که بعدها شکل گرفت با هم رقیب ستیزی و رقیب زدائی داشته و دارند، نباید ما را دنباله رو این بحث و رقابت کند. اگر در ابتدای انقلاب ما منتقد نظرات اقتصادی نهضت آزادی بودیم و تصمیمات اقتصادی آن بخش دیگر حاکمیت را که به آقای خمینی نزدیک بود تائید می کردیم، امروز که همان دیدگاه های اقتصادی نهضت آزادی با برتری اقتصاد تجاری و دلالی غالب است و حاکم، دفاع ما از موضع گیری نهضت آزادی در دفاع از آزادی ها - حتی در محدوده تنگ پایگاه طبقاتی آن- همگام با انتقاد و مقابله ما با سیستم اقتصادی حاکم، که لیبرالیسم ناب اقتصادی است، یک گام مثبت و به جلوست. بویژه که طیف گسترده ملی مذهبی های ایران نیز، با زمان جلو آمده و در برخی دیدگاه های اقتصادی و سیاسی خود در مقایسه با دورانی که دولت را در اختیار داشتند و یا در سالهای اول بنای جمهوری اسلامی تجدید نظرهای مثبتی کرده اند. حتی در عرصه دفاع از استقلال کشور و نوع مناسباتی که با غرب و حتی امریکا پیشنهاد می کنند.

حکومت هیچگاه نمی گوید که با نهضت آزادی رقابت می کند، درحالیکه بنظر من اصل ماجرای تلاش برای به عقب راندن آنها رقابت سیاسی است. به همین دلیل اگر دقت کنید در تمام ۲۰ سال گذشته شما هرگز در مطالبی که علیه نهضت آزادی ایران منتشر شده نمی خوانید که حکومتیان و مخالفت نهضت آزادی نقد اقتصادی نسبت به نهضت آزادی داشته باشند و یا بگویند که ما به دلیل فلان موضع گیری اقتصادی با آنها مخالفیم. حتی نمی گویند ما با نهضت آزادی به این دلیل مخالفیم که آنها طرفدار آزادی هستند، چون این خنجر به پهلوی خود فرو بردن است، بلکه یک مارک مجهول "لیبرال" درست کرده اند و درحالیکه خودشان لیبرالیسم اقتصادی را جلو می برند این مارک را بر پیشانی نهضت آزادی می زنند. نمی گویند چون نهضت آزادی طرفدار خصوصی سازی است ما با آن مخالفیم، زیرا خودشان چوب حراج بر زیرساخت های اقتصادی کشور زده اند. نمی گویند چون طرفدار سرمایه داری است ما با آن مخالفیم، چون خودشان مجری برنامه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول شدند و البته دولت کنونی گوی سبقت را از سه دولت قبلی، یعنی دولت آقایان خامنه ای و هاشمی و خاتمی در این زمینه ربوده است. حتی دیگر نمی گویند که مثلاً نهضت آزادی طرفدار مناسبات با امریکاست، زیرا این هم به ضرر خودشان است. به همین دلیل رقابت اکنون تبدیل شده به نامه ای که می گویند نقل از آیت الله خمینی است و بموجب آن اجازه فعالیت به نهضت آزادی نمی دهند و یا کاندیداهای آنها را در شورای نگهبان رد صلاحیت می کنند. در سالهای اول انقلاب، انتقاد ما از نهضت آزادی بدلیل مواضع اقتصادی آن بود، والا ما با آزادی فعالیت آنها هیچ مخالفتی نداشتیم و حتی در ۲۰ ساله گذشته با شدت از آزادی فعالیت آنها دفاع کرده ایم، بدلیل همین تحلیلی که در بالا نوشتم. بر پایه همین نگرش است که ما در برابر برنامه های اقتصادی دولت احمدی نژاد و فرامین علی خامنه ای - بویژه در باره اصل ۴۴ قانون اساسی- و حمایت بی دریغی که از خصوصی سازی لجام گسیخته و تبدیل فرماندهان سپاه و بطور کلی سپاه پاسداران به سرمایه داران و بزرگترین بنگاه اقتصاد سرمایه داری قرار داریم، زیرا برای ما "لیبرالیسم" آن نیست که حاکمیت برای مخالفت با آزادی ها پشت آن پنهان شده، بلکه همان است که حاکمیت اجرا می کند. اگر تشابهی میان مخالفت حزب در سالهای اول انقلاب با لیبرالیسم با مخالفت کنونی با لیبرالیسم خواهیم جستجو کنیم، همین است. یعنی مخالفت با برنامه های اقتصادی دولت احمدی نژاد که همان زیر بنا و زیر ساختی را دارد که زیر ساخت اقتصادی دولت بازرگان داشت. ضمن آنکه امروز زیر بنا و آن پایگاه اقتصادی که نهضت آزادی از آن دفاع می کند در نوع خود مترقی تر از پایگاه اقتصادی تجاری، دلالی و وارداتی حاکم نیز هست. پایگاهی که با سرکوب و نظامیگری نیز همراه شده است و در مقابل آن نهضت آزادی و طیف نیروهای ملی مذهبی از سرمایه داری تولیدی و صنعتی و آزادی ها- هرچند در محدوده طبقاتی خود- دفاع می کنند. حتی اگر این هر دو لیبرالیسم نیز باشند، آن لیبرالیسمی که صنعتی است و مدافع فضای باز و آزاد در کشور، برتری دارد بر آن لیبرالیسمی که نظامی و سرکوبگر است و متکی به واردات و تجارت و دلالی.

در اینجا، اگر بحث روی مواضع اقتصادی و سیاسی نهضت آزادی ایران متمرکز شده به این دلیل است که در گذشته این بررسی سهم بیشتری را به نظرات و نقش خمینی و کیانوری داده بود تا بازرگان و نهضت آزادی ایران.

ما باید سر تکاملی نهضت آزادی و ملی مذهبی ها را نیز در نظر داشته باشیم. مثلاً الان نهضت آزادی خود را در جناح رادیکال تعریف می کند و دکتر یزدی در جلسات بین الملل سوسیالیست شرکت می کند. درحالیکه ما در ابتدای انقلاب با چنین رویگری از جانب این جریان روبرو نبودیم. آنها بسیار می کوشند حساب خود را از حساب جناح راست حاکمیت جدا کنند و این هم نکته ایست که تفاوت آنها با دوران اولیه جمهوری اسلامی برجسته می کند. این را به حساب نوعی رشد و رویکرد گسترده تر نسبت به طبقات و اقشار دیگر جامعه

باید دید، ضمن آنکه فشار حکومتی مجموعه ملی مذهبی ها- به شمول نهضت آزادی و شورای ملی مذهبی به رهبری عزت الله سبحانی- را چنان فشرده و منسجم کرده که آنها دیدگاه های اقتصادی و سیاسی خود را به هم نزدیک کرده اند. در ۲۰ سال گذشته تحولات مهمی در ایران اتفاق افتاده که بموجب آن ما نمی توانیم با همان عینک ابتدای پیروزی انقلاب و تشکیل دولت بازرگان به رویدادهای ایران نگاه کنیم. حتی این تغییرات و تکامل ها و انطباق با شرایط روز را ما در موضع گیری های سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و اگر فرا تر از آن و دقیق تر بخواهیم بگوییم، در مواضع جدید موثلفه اسلامی نیز شاهدیم.

به این ترتیب، ما در ادامه بحث سه شخصیت، وارد بحث سمت گیری های حاکمیت جمهوری اسلامی در دو دهه گذشته می شویم که تغییرات جدی را در مواضع اقتصادی و سیاسی سازمان های سیاسی ایران موجب شده است. این سمت گیری ها در جریان های سیاسی داخل کشور مانند نهضت آزادی و یا ملی مذهبی ها به سمت نوعی تکامل مثبت و ترقی اجتماعی است. درحالیکه با کمال تأسف سمت گیری های حاکمیت جمهوری اسلامی در ۲۰ سال گذشته، بر مواضع گروه ها و سازمان های سیاسی متمایل به چپ و یا مشهور به چپ در خارج از کشور تاثیر معکوس گذاشته است. یعنی به همان اندازه که نهضت آزادی ایران به سوسیال دموکراسی نزدیک شده و در کنگره بین الملل سوسیالیسم بعنوان یک گام به جلو شرکت می کند، جریان های متمایل و یا مشهور به چپ خارج کشور تا پست در کنگره بین الملل سوسیالیسم عقب نشینی کرده اند. یعنی اپوزیسیون چپ در خارج از کشور متمایل به راست شده، درحالیکه ملی مذهبی ها در داخل متمایل به چپ. در داخل کشور امثال نهضت آزادی در عرصه اقتصادی و متاثر از وضع بد اقتصادی و فقر مردم و تاثیر گذار بودن کارگران و زحمتکشان در تحولات آینده به سمت چپ کشیده شده اند و امثال سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و یا جبهه مشارکت با توجه به جنبه ضد آزادی و سرکوبگر حکومت و متاثر از سمت گیریهای نوین اقتصادی نهضت آزادی و ملی مذهبی ها برای همکاری به آنها نزدیک شده اند، به همان اندازه که جریانات چپ - مثلا در مقایسه میان رابطه سازمان فدائیان و حزب توده ایران- از مرکز ثقل وحدت و حتی اتحاد چپ دور شده و به راست کشیده شده اند.

ما، متاثر از عملکرد حاکمیت، شاهد یک روند متاثر کننده نیز در داخل کشور هستیم. یعنی رشد چپ روی و چپ نمائی که عملا در خدمت راست حکومتی در می آید. یعنی تکرار یک تجربه تاریخی. این چپ روی و چپ نمائی را می توان در دو سخنرانی اخیر آقای رئیس دانا که به آلمان و بلژیک سفر کرد مشاهده کرد. این چپ روی عملا نهضت آزادی و خاتمی و مشارکت را در کنار رفسنجانی از يك طرف و موثلفه و راست از طرف دیگر می گذارند، در حالیکه ماهیت این جریانات و حتی دفاع آنها از خصوصی سازی متفاوت است.

در واقع سه موضع راست افراطی و راست و چپ میانه را که تحت تاثیر شرایط جهانی به راست گردش کرده را مخلوط می کنند، در حالی که ما باید با ظرافت خطوط جدائی و اختلاف آنها را بازشناسیم تا بتوانیم متحدان عبور از یک مرحله تحولات را بازشناسیم. بحث تغییر موضع نیروهای مختلف سیاسی در جریان انقلاب نیز به همین نکات جدید پیوند می خورد.